

توضیح:

این نوشته در سال ۲۰۱۶ در کنفرانس فارو (فدراسیون پناهندگان افغان در اروپا) در هالند قرائت گردید.

# علل سیاسی و اجتماعی نفوذ و گسترش نیروهای مانند داعش در افغانستان

از آن زمان مدت کمی می گذرد که نام داعش با تغییراتی که بعدا بخود پذیرفت (دولت یا خلافت اسلامی)، مخصوصا بعد از اشغال شهر موصل در عراق از طرف این گروه و اینک حوادث پاریس، در صدر اخبار روزمره و موضوعات مورد علاقه محافل سیاسی جهان قرار گرفته است. داعش که در آغاز " دولت اسلامی عراق و شام (سوریه کنونی)" نامیده می شد به دولت اسلامی (در واقع جهانی) تغییر نام داد.

تصور می شد همپای این تغییر نام، نگاه داعش دیگر تنها به سوریه و عراق متوجه نباشد و این سازمان ازین ببعد خواب برقراری خلافت را در خاور میانه و تمام جهان اسلام و حتی در تمام جهان ببیند. با این تغییر در مواضع داعش، روشن گردید بیشتر سازندگان این "دیو فرانکشتاین" هشدار گرفته اند که این دیو عمدتا ساخته شده بدست خود، اینک در صدد اشغال و نفوذ در قلمرو های خودشان است. داعش با این تغییر نام و تغییر استراتژی کم کم نشان داد که از کنترل آفرینندگان خویش در حال بیرون شدن است. اما یاری و کمک در انواع و اشکال گوناگون و با انگیزه های متفاوت با داعش نه تنها قطع نشد بلکه حتی کمک کنندگان، شامل آن نیروهای مانند رژیم اسد و رژیم جمهوری اسلامی ایران نیز گردیدند که از مجاری مختلف و بصورت های گوناگون با این دشمن خود در شرایط معینی کمک می کردند. در واقع این بار همه بازیگران منطقه می خواستند این مار خطرناک را وارد خانه حریفان خود سازند و در این کار از هر نوع پشتیبانی و استفاده لازم از داعش، همسان قوانین بازی بیلیارد، دریغ نمی کردند و نمی کنند.

برای ورود به این بحث لازم است به دو مورد که به نظر من بسیار توضیح کننده اوضاع هستند پردازم.

در تحلیل های روزمره سیاسی امروزه، بحث های فراوان و قالب های در چگونگی برخورد به قضایا مطرح اند. برای اینکه بتوان به واقعیت حرکت قضایا بیشتر و بهتر راه یافت نمی شود که از دیدگاه های و

تیوری های که از آن می توان برای تحلیل قضایا استفاده کرد، غافل ماند. از آنجمله مخصوصا برای اینکه بحث ما در رابطه داعش و نیروهای همسان آن متمرکز است نمی توان از بحث جنجالی "تیوری توطئه" بر کنار باشیم.

## تنوری توطئه چیست؟

بحث پیرامون " تیوری توطئه" در تمام جهان بسیارگرم است. می دانیم که " تنوری توطئه" تاریخ طولانی دارد. در واقع می توان با " تنوری توطئه" قضایای پیچیده را ساده کرد و چهره واقیعت و حقیقت را مخدوش کرد. طرفداران " تنوری توطئه" همه چیز را در هر صورت آن، کار با برنامه یک دشمن معین دانسته و خواسته و نخواستہ قدرت لایزالی برای آن دشمن تصور می کنند. به نظر دارندگان این نظریه هر خواستنی توانستن است. برای این است که به نظر بیشتر اینان حتی انگلیس همه کاره امور باقی مانده و امریکا و سایر قدرت ها اکنون نیز آله دست آن هستند. همانطوریکه گفته شد طرفداران نظریه " تنوری توطئه" قضایا را ساده کرده و از آنجا که به "دشمن" قوت خدایی قائل می شوند، خواهی نخواهی بیرون آمدن از بحران های سیاسی را نیز کار همان های می دانند که این بحران ها را بوجود آورده اند. این نظریه با جذابیت ظاهری خود مانع رسیدن به واقیعات بغرنج درون قضایا شده، هرگونه تلاش سیاسی برای تغییر اوضاع را کار عبث می پندارد.

اما از طرف دیگر کسانی قرار دارند که به هر گونه ریشه یابی قضایا و پیوند آن با بحرانهای سیاسی، حتی اگر کاملا محرز باشند، بر چسب " تنوری توطئه" می زنند. بیشتر اینان کسانی اند که پنهان یا عیان امپریالیسم را بودای صلحجو شده و یا تغییر ماهیت یافته پنداشته و فکر می کنند، نظام سرمایاداری بین المللی دیگر ضرورت ندارد دست به توطئه و جنایت بزند و فقط در چارچوب حقوق و در عنایت کامل برنامه های سیاسی خود را در تمام جهان به پیش میبرند.

تصادفی نیست که بیشتر تحلیلگران سیاسی بخصوص در افغانستان تنها به آن چیز های استناد می کنند که خود نیروهای در گیر در مورد خود و در توضیح سیاست های خود می گویند. در حالیکه برای توضیح قضایا در نظر گرفتن آن مواردی لازم اند که نیروهای در گیر بنابر ماهیت و منافع خود بر آن می پردازند نه آن مواردی را که آنها خود اعلام می دارند.

امروزه کسانی که بهر دلیلی به امپریالیسم و بخصوص امپریالیسم امریکا دل بسته اند، برای اینکه چهره امپریالیسم را آرایش کنند ریشه یابی جنایات امریکا در جهان، منطقه و افغانستان را یکسره و به سادگی " تنوری توطئه" نام گذاشته و خواسته و نخواستہ به بلاگردان فکری این وحشی ترین نظام دولتی، سازمانی، استثمار و غارت جهانی تبدیل می گردند که جهان تاکنون بخود دیده است.

در این میان این دو نوع دیدگاه که ظاهرا علیه یک دیگر قرار دارند تقریبا به یک نتیجه و در خدمت بزرگترین عامل وجود بحران نابود کننده در اوضاع کنونی می رسند.

تنوری توطئه همانطور که گفته شد قضایا را ساده کرده و علی رغم نفرین علیه قدرتمندان جهان، باز هم در جستجوی "عنایت" همان نیرو ها باقی می مانند و تصویری شکست ناپذیر از دشمنان بیرون می کشند. از طرف دیگر مخالفان تنوری توطئه از آنجا که سناریو های تصویر شده طرفداران تنوری توطئه را کودکانه می پندارند (و در بسی موارد حق هم دارند) ناگزیرند که به شستن دست های امپریالیسم در توطئه های جهانی بپردازند.

پس روال کار امپریالیسم جهانی اگر نه آنگونه که سناریوهای بعضا کودکانه طرفداران تنوری توطئه تصویر می کنند و نه آنگونه که مخالفان تنوری توطئه می پندارند، نیست پس چی است؟

## تیوری بیلپارد یا استفاده از قوانین بازی بیلپارد در سیاست

با بازی بیلپارد یا سنوکر همه چه بصورت مستقیم و چه بصورت غیر مستقیم آشنا اند.

هر چه بازیکن این بازی مهارت بیشتری داشته باشد به همان اندازه قدرت بازی اش از حالت مستقیم و سر راست به شکل پیچیده تر تبدیل می گردد. ممکن است بازیکن ضربه اول را در توپی سازمان دهد که در واقعیت هدفش همان توپ نبوده بلکه توپی منظورش باشد که در گام اول هیچ ضربه یی به آن وارد نکرده است. بازیکن می سنجد که توپ اولی می تواند ضربه به توپی دیگر بزند و توپ دیگر به توپ دیگر و ... بالاخره توپی را که در ظاهر در تیرس ضربه اش نبوده از روی میز بیلیارد به سوراخ ها بیاندازد و یا اینکه برای ضربه دیگر اینبار بازهم با شیوه غیر مستقیم آماده سازد.

حوادث قرن بیست و اینک آغاز قرن بیست و یک نشان میدهد که جهادیسلم اسلام سیاسی، چه دست آموز سیاست های غرب باشد و چه به دلایلی از حیثه کنترل آنها خارج شده باشد، در دایره استراتژی بزرگتر درست در همان مسیری سیر می کند که استعمار غربی در گذشته و امپریالیسم در اوضاع کنونی می خواهد. در رابطه این ادعا، دو نمونه را در وجود دولت های مانند عربستان سعودی بمثابه دولت مطیع غرب و جمهوری اسلامی ایران را بمثابه دولت ظاهر یاغی می توان در نظر گرفت.

دولت های سلطنتی خادم حرمین و ولایت فقیه این دو کشور را از یک طرف به قرون وسطا برده و از جانب دیگر هرگونه اپوزیسیون مترقی، آزادی مدنی و دموکراسی را درین کشور ها نابود می کنند. دولت های که بر اقتصاد یکپایه نفتی و تیل فروشی ایستاده اند و با ظواهر مدرن ماهیت حداقل هزار ساله خود را پنهان می کنند.

در اولی (عربستان سعودی) نظام سلطنتی عقب مانده و گندیده یی برقرار است و در دومی (جمهوری اسلامی ایران) نظام ولایت فقیهی حکومت می کند که از دوران ماقبل سلطنت در خاور میانه نمایندگی می کند. این عقب گرایی در دو نظام ظاهرا متخاصم، این دو کشور با امکانات و ظرفیت های بزرگ طبیعی، انسانی و جغرافیایی را درست در همان موقعیتی قرار داده که استعمار کلاسیک در پیش از قرن بیستم و امپریالیسم در قرن بیستم و اکنون امپریالیسم گلوبال شده در قرن بیست و یک خواهانش است.

اولی یعنی سلطنت عربستان سعودی موافق و مطیع غرب و جمهوری اسلامی ایران ظاهرا یاغی و مخالف غرب هر دو در یک امر تعیین کننده و آنهم شکستن تمام ظرفیت های استقلال طلبی و رشد و توسعه اجتماعی اقتصادی موافق با تمدن امروزی این کشور ها، منطبق بر استراتژی های استعماری در برابر ملت های خود هستند.

با مثال بالا می توان به این نتیجه رسید که داعش، القاعده، طالبان و جهادی های تنظیمی در افغانستان دهه هشتاد و اکنون استحالته آنها در یک ماموریت دیگر، چه موافق با سیاست های غرب باشند و چه از دایره کنترل آنها فرار کرده باشند، در استراتژی های بزرگ جهانی امپریالیستی بخش لاینفک و جز جدایی ناپذیر و غیر قابل انکاری اند.

## علت وجودی داعش چیست؟

در باره داعش زادگاه و علل وجودی آن در هر رسانه و منابع تحلیلی و خبری که گشتی کوتاهی زده شود، بدون مبالغه به هزاران مطلبی بر خورد می شود که اغلب یکدست و کلیشه یی اند.

ازینجهت سرهم کردن معلومات درین زمینه، تقریبا تکرار مکررات بوده و خواسته و ناخواسته بی احترامی به شعور مخاطبین نوشته ها و سخنرانی ها خواهد بود.

بر این پایه می گوئیم تا آنجا که ممکن است از تکرار اطلاعات عمومی که همگی به میزان های گوناگونی بدان دسترسی دارند، احتراز جسته به آن مواردی بپردازم که به دلایل گوناگونی در رابطه آن سکوت صورت می گیرد و یا علاقمندی کمتری را جلب می کند.

اما اگرگاهی اشاره یی به مطالب مطرح در رسانه ها می گردد برای این خواهد بود تا پیوستگی قضایا را بهم نشان دهد.

برای اینکه درین نوشته تکیه اساسی بر جنبه های اجتماعی رشد و گسترش نیروهای مانند داعش است. در اینجا کوشش خواهد شد که علل اجتماعی رشد دستجاتی مانند داعش و امثال آنها در نظر گرفته شود، نه

تاریخچه داعش.

از طرف دیگر بدون توضیح نیز روشن است که جنبه های اجتماعی قضایا مخصوصا در زمان ما همانقدر سیاسی اند که سیاست به همان اندازه اجتماعی است.

## نیرو های جهادی از اواخر قرن بیستم تا اوایل قرن بیست و یکم.

در اینکه در تاریخچه مبارزات سیاسی در چند قرن اخیر روحانیون زیادی در نهضت های ضد استعماری، مدنی و دموکراسی خواهانه شرکت کرده اند، هیچگونه شک و تردیدی وجود ندارد. نام های والای در کشور ما و در کشور های همسایه داریم که از جامعه روحانیت سنتی برخاسته اند و به جنبش های اجتماعی پیوسته اند که همیشه قابل افتخار خواهند ماند. بطور مثال نام شریف مولوی و اصف قندهاری از سر سلسله های جنبش مشروطیت افغانستان همیشه ماندگار است که در لحظه اعدام، در برابر تقاضای حاکمان که از او تسلیم را مطالبه داشتند تا اعدامش را ببخشند، بیتی را سرود که تاریخ مبارزه ضد استبدادی را درخشان کرده است.

ترک مال و ترک جان و ترک سر  
در ره مشروطه اول منزل است

اما این امر ویژگی خود را داشته است. زیرا این انسان های ارجمند به جنبش همگانی می پیوستند. اما زمانی که اسلام سیاسی در عرصه سیاست کشور های اسلامی ظهور کرده است، چه این اسلام سیاسی علیه سیاست های غرب استعمار گر بوده و چه موافق آن، راه خود را از جنبش های استقلال طلبانه و دموکراسی خواهانه جدا کرده و بمتابیه عامل عقب مانی و سقوط اجتماعی عرض اندام کرده است. بر پایه همین دید است که متوجه می شویم، چه محافل سیاسی غرب و چه نواله خواران فکری آنها در کشور های اسلامی مخصوصا با بیدار شدن قومگرایی گسترده در بین درس خواندگان با سلیقه های متفاوت و مخصوصا انگیزه های گوناگون کوشش می کنند، بین جهادی های دهه هشتاد میلادی که بازیگاه شان بطور عمده افغانستان بود و طالبان، داعش، القاعده و غیره دیوار های بسازند و فرق های بین شان قایل شوند.

شاید در بسیاری از موارد تفاوت های بین این نیرو ها وجود داشته باشد. اما در سنخ، ماهیت و دستگاه فکری و منابع فکری و سیاسی شان نتنها فرقی نیست بلکه اینان همان یک نیروی مخرب فکری، سیاسی و اجتماعی اند که در زمان ها و زمین های متفاوتی بوجود آمده اند و بیشتر تفاوت شان از همین خصوصیات ناشی می گردد.

## مفاهیم عام و مفاهیم خاص

در جهانی که مفاهیمی ظاهرا بسیار عام، خاص شده و معانی مختلف و حتی متضادی بخود گرفته اند، شناخت این نیرو ها نیز به تبع این مفاهیم در هاله ابهام فرو رفته است. این مفاهیم عام بر حسب منافع معمولا مشکوک، ترجمه و معانی گوناگون پیدا می کنند. روشنتر بگویم زمانی که غرب می خواست کمر بند سبز خود را بدورادور اتحاد شوروی دچار رکود بپیچاند، داعش و القاعده آن زمان یعنی جهادی ها، "مبشر آزادی و دموکراسی" در جهان بودند. در آن زمان جهادی ها درست همین کار ها را با همین توجیهات و بر پایه همین منابع فکری انجام می دادند که القاعده، الشباب، بوکوحرام، داعش و طالبان اکنون انجام می دهند. آقای ربانی حدود یکسال قبل از کشته شدنش در یک جلسه علنی "شورای صلح" با صراحت و روشنی اعتراف کرد که قبل از بقدرت رسیدن شان همانطور می اندیشیدند که اکنون طالبان می اندیشند. انگیزه او در آن اعتراف این بود که بشارت دهد طالبان نیز همانند ایشان تغییر ماهیت خواهند داد.

البته انگیزه آقای ربانی از آن اظهارات این بود تا "شورای صلح" بعنوان گاو شیری امتیازات حفظ گردد. ماهیت جهادیسلم تروریست و ضد بشری آن زمان با جهادیسلم تروریستی القاعده، داعش و طالبان هیچ تفاوتی ندارد. تفاوت فقط در اشکال و مقیاس ها ظهور می یابند.

یکی از تفاوت های برجسته درین عرصه، درجه وابستگی آنها به کانون شر آنطرف ابچار است. جهادیسلم تنظیمی در آن زمان گوش بفرمان مستقیم سازمان های استخباراتی مخصوصا آی اس آی، و اواک ایران و در مجموع سازمان های استخباراتی امریکا و بریتانیا و موساد بود و زیاد هم درین رابطه کوشش برای پرده پوشی نداشت.

اما جهادیسلم کنونی که با تارهای گوناگونی به همین منابع بسته اند، وابستگی خود را با شیوه نوع جهادیسلم تنظیمی علنی نمی سازند.

با این نمونه می توان این نکته را بهتر دریافت که مفاهیم صلح، امنیت، جهاد، تروریسم، آزادی، دموکراسی و استقلال و غیره با کاربرد های گوناگون از حالت عام خارج گردیده و باید در قالب های خاص بجزستجوی درک آن ها رفت.

بعد از آنکه هانتینگتون نظریه جنگ تمدن ها یا فرهنگ ها را صادر کرد، این نظریه بیش از آنکه نظریه توضیح دهنده اوضاع جهان باشد، برعکس سناریوی برای ایجاد و گسترش این جنگ بود که از اطاق های فکر خارج شده در زراد خانه های استخباراتی، سیاسی، دیپلماتیک و بالاخره صنایع بزرگ جنگی و مراکز مالی به دیوی بی شاخ و دمی همچون القاعده، داعش و غیره و همچنان در سیمای جنگ های قومی و مذهبی تبدیل گردید. دیوی که سناریوی جنگ فرهنگ ها بوجود آورد عرصه عربده کشی اش از غرب صحراهای مالی و نایجریا تا لیبیا و سودان تا شرق کاشغر و سنکیانگ گسترده شده و فریاد توحش آن می رود تا آرامش قبل از طوفان را در سواحل شرقی آسیا بر هم می زند.

جهادیسلم متولد شده در پاکستان که صاحب پدر های گوناگون بود، اکنون نام های مختلفی بخود گرفته است. این جهادیسلم ضمن اعلام جهاد علیه غرب در عمل، دقیقا جاده کوب عراده منافع استعمار کلاسیکی است که جامه های گوناگونی پوشیده و اکنون در هیئات نیو کان ها تبارز کرده است.

این جهادیسلم تروریست تا زمانیکه خون نژاد سفید اروپایی را نریزد بخت آن را دارد که بعنوان مثلامجری دموکراسی، و مدافع حقوق زن در اریکه قدرت دولتی افغانستان تکیه زند. مانند تنظیمی های کنونی در ارکان قدرت افغانستان.

اما اگر این تروریسم به علت های گوناگونی و از آنجمله خارج شدن از کنترل سازندگان خود به پاچه اربابان خود دهن اندازی کند، آنگاه این تروریسم " دشمن لاعلاج بشریت" گشته و فرمان مرگش صادر می گردد. مانند القاعده و طالبان سال ۲۰۰۱ و داعش سال ۲۰۱۵.

جهادیسلم کنونی تنها در انفجار بمب و انتحاری ها خلاصه نمی گردد. این جهادیسلم چند تنه دولتی نیز دارد که یکی عربستان سعودی و پاکستان و دیگری جمهوری اسلامی ایران است. عربستان سعودی و پاکستان در ظاهر با وجود افشاگری های غیر قابل کتمان، منکر دفاع ازین جهادیسلم اند. اما جمهوری اسلامی ایران که شوینیزم ایرانی را در تشیع سیاسی پیچیده، علنا از صدور انقلاب و در این اواخر از گسترش مرز های جمهوری اسلامی ایران و حتی تغییر قبله (تغییر قبله از مکه به ایران شاید قم؟!؟!!) دم می زند.

اما این تنه های دولتی مخصوصا عربستان و پاکستان و همچنین ایران شریکان استراتژیک سیاسی، نظامی اقتصادی و پارتنر های گفتگوی های سیاسی و حتی متحدین نظامی همدیگرند. مانند همکاری امریکا و ایران در عراق و افغانستان.

در عین حال با توجه به اینکه مبارزه غرب علیه تروریسم جمهوری اسلامی ایران صرف در اعلامیه ها و گوشزد ها خلاصه شده، واقعیت مناسبات ایران با غرب نه آنچنانکه می نماید، بلکه آنچنان که هست باید مدنظر گرفته شود. چنانکه بر همین پایه اکنون عملا امریکایی ها در عراق با سازمان های نوع داعشی طرفدار ایران مثل..... همسو و همکار هستند.

رژیم عربستان سعودی که باید حداقل هزار سال قبل از امروز وجود می داشت و اینکه چون پینه بر جامه جهان معاصر دوخته شده، در حقیقت نمونه بسیار روشن و واضیحی است از آنچه جهادیسلم تنظیمی، القاعده یی و داعشی در صدد ایجاد آن است. نظام عربستان سعودی "مدینه فاضله" جهادیسلم گوناگون است.

رژیم جمهوری اسلامی ایران با آن سببیتی که در نهادش است و ایران را قصابخانه فرزندان آن سرزمین

ساخته، از آنجا که عراق از طرف امریکا دودستی تقدیمش شد و سوریه را نیز در اختیار دارد و در کشتار و جنگ حریص و بی مانند است و درین عرصه کمتر نظیری دارد، می تواند نام داعش، اسم با مسمای برای رژیم این کشور باشد.

در اینجاست که برای ارزیابی از اوضاع کنونی منطقه ایکه دچار بحران قومی، زبانی، مذهبی و در مجموع جهادی است باید مفاهیم را و حتی مفاهیم عام را در قالب های خاص آن مطالعه کنیم.

## فرق القاعده و داعش

با وجود ماهیت مشترک این دو نیرو و سازمان های مرتبط به آنها، ظهور این تشکیلات ها در دو زمان مختلف ویژگی های خود را داشته است.

القاعده در زمانی ظهور کرد که مخصوصا مبارزه علیه تروریسم بعد از یازدهم سپتمبر به دلایلی فراوانی و از آنجمله پاشیده شدن اردوگاه شوروی، "حقانیت" یافته بود.

علی رغم بزرگ سازی رسانه های غربی، تا کنون معلوم نشده است که اصولا القاعده به همین اندازه که بزرگنمایی می شد، بزرگ بوده است یا نه؟

حتی اگر حادثه یازدهم سپتمبر در نیویارک را آنچنان که ادعا می شود کار این گروه بدانیم، بعد از آن عمل تروریستی آنچنان گسترده یی که متناسب به وانمایی این گروه باشد، ازین تشکیلات دیده نشد.

نیروی جلب و جذب این گروه نیز به مرور زمان کاهش پیدا کرد و با اعلام کشته شدن رهبر آن اسامه بن لادن، این سازمان کاملا بسوی محاق رفت.

این زمانی بود که هنوز اثر فروپاشی اتحاد شوروی و بقولی خودکشی سوسیالیسم، سیاست ها و ادعای غرب به فیض ذوق زدگی جاهلانه گله های از اکادمیسین ها و باصطلاح روشنفکران، "حقانیت" یافته بود و انتظار "پایان تاریخ" به پایان می رسید.

از طرف دیگر در خاور میانه با مذاکرات اسلو خوشحیالی حل مساله فلسطین چنان شایع گردید که بسیاری تصور می کردند، گویا دیر و دور نخواهد بود که دولت مستقل فلسطین از بطن مذاکرات بصورت مسالمت آمیز تولد گردد.

در این زمان تجاوز دوم امریکا به عراق به وقوع نپیوسته بود و زیرساخت های مجموعی عراق در یک جنگ پر از توحش ویران نشده و این کشور بمثابه یک کشور عربی دو دستی تقدیم ایران نگردیده بود. از نظر دیگر در شرق میانه، بحران اجتماعی و اقتصادی تا حد ورشکستگی کامل کنونی نرسیده بود. جوامع با اکثریت جوان خاورمیانه هنوز می توانستند خود را در نظام های اقتصادی موجود از ورشکستگی نوع کنونی برهانند.

به اضافه این، هنوز نیروهای سیاسی منتقد از سیاست های غرب و جنایات اسرائیل در خاور میانه فعال بودند و می توانستند صدای نارضایتی مردم این منطقه علیه غرب و اسرائیل باشند. چنانکه انقلاب مصر و جنبش میدان التحرير آخرین نشانه آن بود.

این عوامل بالا سبب می شد که القاعده نتواند مثل داعش در شرایط حاضر، به لشکر آرایی در آن زمان پردازد و حتی مناطق وسیعی از اراضی را به تصرف در آورد و بخشی از خلافت خود را عملا در دو بخش از دو کشور مهم خاور میانه برقرار کند.

اما در شرایط کنونی که داعش بصورت طوفانی چون اژدهای در خاور میانه و حتی دور تر مثل افغانستان قد می افرازد، درست تمام عوامل بالا برعکس شده اند.

در گام اول آن "حقانیت" غرب چنان بزمین خورده است که حتی عوامل و جاسوسان شان نیز نمی توانند از آن بدفاع برخیزند.

از طرف دیگر فلسطین که از یک سو نشانه بی پروای جنایتکارانه غرب و از سوی دیگر نقطه سوزنده و بر انگیزنده در تمام کشور های با اکثریت مسلمان بود نه قرار داد اسلو به کمک شتافت و نه دولت فلسطین از بطن مذاکرات بیرون آمد. بر عکس حوادث چنان رشد کرد که عوض بوجود آمدن دولت مستقل فلسطین، غزه بعنوان بزرگترین زندان بدون سقف دنیا در ۲۰۰۹ و ۲۰۱۳ با منتهای قساوت و جنایتکاری

صهیونیزم و طرفداران غربی آن مواجه گردید.

عراق، سوریه، لیبیا، سودان و یمن عملاً بمثابه دولت‌های با حاکمیت ملی و تمامیت ارضی پاشیده شدند و جامعه جوان درین کشورها، تنها در صنعت فرار بسوی اروپا مشغولیت خود را یافتند. تمام زیرساخت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی متلاشی شدند و بیکاری و تسلط اقتصاد جنگی و اقتصاد سیاه بر منطقه یی وسیعی سایه گسترد.

در کنار این عوامل، درین کشورها هماکنون اپوزیسیون‌های سیاسی کمونیستی، سوسیالیستی، آزادیبخش و دموکراسی خواه منتقد سیاست‌های غرب، یا از بین رفته‌اند و یا آنقدر ضعیف گشته‌اند که نمی‌توانند زبان گویای مردمی باشند که ازین وضع بجان آمده‌اند.

در لیبیا جنبشی که می‌توانست به استقرار دموکراسی و عدالت بیانجامد رنگ خود را عوض کرد و با تجاوز و انتقام جویی غرب و بخصوص فرانسه، آن کشوری که هر چند با نظام استبدادی اداره می‌شد به یک منطقه عاری از ثبات و عاری از دولت تبدیل گشت.

بهار عربی که امیدهای بزرگی را در جهان پدید آورده بود، با اقدامات جنایتکارانه دولت اسد و جمهوری اسلامی در سوریه بخاک و خون کشیده شد و غرب لاشه آن را پاک خورد.

جامعه مصر از هراس گفتار پیر اخوان المسلمین و اینکه به سرنوشت ایران بعد از انقلاب ۱۳۵۷ دچار نشود، به پس گشت رضا داد و وضع موجود را پذیرفت.

در چنین شرایطی که اوضاع بشدت دچار درهم برهمی بود و "حقانیت" غرب ضرب صفر شده بود و هیچگونه اپوزیسیون منتقد سیاست‌های ویرانگرانه و جنایتکارانه امپریالیسم غربی بمشاهده نمی‌رسید، اعلام جهاد داعش و سازمان‌های هم‌طراز آن ظاهراً علیه غرب و در واقع علیه تمدن بشری و ویران کردن آخرین بقایای زیرساخت‌های اجتماعی، نیروهای سرگردانی از جوانان بیکار و ناراضی را بکام کشید.

همپای این وضع تهاجم جمهوری اسلامی ایران به عراق و بوجود آوردن هلال شیعی تا سوریه و کشاندن حوثی‌های یمن در جهت پیشبرد گسترش مرزهای جمهوری اسلامی در جنوب شبه جزیره عربستان و انتقام کشی که در عراق زیر نام نابودی بقایای رژیم صدام حسین صورت گرفت، شبیح هولناک جنگ شیعه و سنی بر فراز خاورمیانه سایه گسترد که هنوز هم بمثابه بشکه باروت نزدیک به انفجار، اوضاع خاور میانه را بیش ازین تهدید می‌کند.

این وضع برای کسانی مخصوصاً جوانانی که نمی‌توانند پشت قضایا را ببینند انگیزه دیگری می‌شود که خشونت‌های جاری در منطقه را در شکل دیگری مثل جنگ مذهبی شیعه و سنی بگسترانند.

در چنین شرایطی و با این عوامل که از سیاست‌های ویرانگر غرب مخصوصاً امریکا ناشی می‌شد، داعش در شرق میانه سربلند کرد و موقعیتی احراز کرد که القاعده در آرزوی آن بود و هرگز نتوانست و نمی‌توانست این ظرفیت را بیابد.

داعش با اشغال قسمت‌های وسیعی از عراق و سوریه حضور خود را در مصر، عربستان، کویت، لبنان، لیبیا و تونس نشان داد و دامنه نیروهای خود را با وجود نیروهای دیگری که خود را وابسته به داعش می‌دانند تا ترکیه، ایران، افغانستان، پاکستان، بنگله دیش و آسیای میانه گسترش بخشیده است.

اینک داعش با تمام ریشه‌های مشکوک و وابستگی‌هایش به سیاست‌ها و شبکه‌های جهنمی غرب و منطقه، خود را یگانه زبان نفرت این منطقه علیه سیاست‌های غرب معرفی می‌دارد و به همین خاطر است که جبهه‌هایش از حضور جوانانی پر است که فقط نفرت از غرب دارند و نمی‌دانند که خود نخواسته بازیچه همین غربی‌اند که ظاهراً علیه آن می‌جنگند.

## داعش در افغانستان از چه بستر اجتماعی و سیاسی بر می‌خیزد؟

جامعه افغانستان پس از کودتای هفت ثور در گیر چنان تضادهای لاینحلی شد که در نتیجه محکوم به یک پس گشت تاریخی گردید.

جامعه افغانستان مثل بسیاری از جوامع همسایه ضمن داشتن بقایای از نظامات کهن اجتماعی، سیاسی و اقتصادی با میزان کم و بیش متفاوتی راه خود را بسوی تمدن معاصر درین عرصه‌ها کشوده بود. وجود

قانون اساسی مصوب در لویه جرگه دهه بیست میلادی در زمان رژیم امانی، وجود نظامنامه های بیشمار و تصویب قوانین بیشمار و بالاخره قانون اساسی ۱۳۶۴ و بعداً قانون اساسی دوران جمهوریت زمان داوود خان با تمام انتقاداتی که به آن مطرح باشد، وثیقه های بودند که راه جامعه افغانستان را از نظام سنتی، قبیلوی و نظام هویتی محدود به جغرافیای محلی، جدا می کردند.

تشکیلات دولتی با وجود سازش با نظام نیمه فیودالی، قبیلوی و سنتی حرف آخر و عملی را می زد. دیگر نظامات خودکار سنتی نمی توانستند خود بخود عمل کنند و با دادن باج به تشکیلات دولتی و گرفتن باج از تشکیلات دولتی برسند، ازین رو به نتیجه مختلطی از قدرت دست می یافتند که در مجموع برتری حاکمیت دولت پذیرفته می شد.

دین و بخصوص شاخه مذهب تسنن بنا بر ویژگی های ساختاری خود عملاً در حاشیه قدرت اما به عنوان یک تهدید بالقوه بسر می برد.

اشرافیت دینی بیشتر در هیئات تصوف نقطه وصل عقب مانده ترین بخش های مردم از نظر فکری عملاً با سودی که می بردند، در قدرت یابی حاکمیت دولتی شریک بودند.

سر سلسله داران شاخه شیعه دین و قدرتمندان جامعه شیعه به علت اقلیت بودن خود هر چند نظامات و سلسله مراتب بالقوه قدرت طلب و مستقل با ویژگی های این مذهب را داشتند، اما نمی توانستند و نمی خواستند حاکمیت دولتی را تضعیف کنند. آنها بعد از دوران امیر عبدالرحمن خان عملاً مصونیت خود را در وجود دولت نیرومند می دیدند تا در جامعه با دولت ضعیف.

زیرا وجود دولت و حاکمیت آن با تمام بی عدالتی های اعمال شده از طرف آن، در جامعه ای که هنوز بقایای نیرومندی از نظامات عصر کهن از آن جمله تضاد های قومی و فرهنگی قدیمی و مذهب تسنن که اکثریت را می ساخت، را در خود داشت یگانه مرجع دادخواهی و حفظ خود بود.

سلسله مراتب دینی مذهب تشیع با مراجع اصلی تشیع در قم و نجف و مشهد در ارتباط بود و این امر بصورت دی فکتو از طرف دولت برسمیت شناخته شده بود.

اقتصاد تجاری راه خود را باز کرده بود و نظام مختلط دولتی، پوشش محافظتی بر اقتصاد اجتماعی داشت. با وجودیکه سرمایه های خارجی بصورت مستقیم گسترده نبودند اما از طریق پروژه های دولتی اقتصادی زمینه کار حداقلی وجود داشت و بیکاری چه در عرصه زراعت و چه در عرصه تجارت و صنعت در حدی نبود که معضل بزرگ اجتماعی را مثل امروز بسازد.

اقتصاد سنتی نیز بخشی از جامعه را در عرصه های مختلف خود مصروف می داشت. رشد نفوس و پیدایش یک قشر گسترده از جوانان بیکار مثل دوران کنونی نیز آنچنان متبازل نبود. ازدیاد نفوس که تناقض بزرگ اقتصادی اجتماعی را نشان میدهد از یکطرف بعنوان امکان و از طرف دیگر بعنوان یکی از ارکان های بحران در آن زمان خود را آشکار نکرده بود.

با کودتای ثور و بعداً تجاوز مستقیم شوروی، تجاوز امریکا و متحدین اش با سربازان مزدور تنظیمی نیز با ویژگی خود آغاز گشت.

هر چند اتحاد شوروی بهر دلیلی که آمده بود نمی خواست زیرساخت های اساسی افغانستان را ویران کند زیرا شوروی اگر پیروز می شد افغانستان را با زیر ساخت هایش ضرورت داشت.

تجاوز ایالات متحده امریکا با لشکر های تنظیمی از آن جا که امریکایی ها تصور فروپاشی سریع شوروی را نمی کردند و نیروهای ویرانگری که در رکاب داشتند، بر ویرانگری بی پایان در تمام ابعاد جامعه افغانستان متکی بود.

از نظر امریکایی ها، جهادی ها آنهم نوع داعشی آن یعنی جهادی های تنظیمی، بهترین نیروهای پیشبرنده منافع استراتژیک آنها در منطقه بودند. ازینجهت هر نیروی که با این بنیادگران نمی توانست بهر نحوی پیوند بخورند، باید با شیوه های گوناگون از زمینه سازی برای مهاجرت شان گرفته تا ترور مستقیم و زندانی شدن شان در زندان های دولت پاکستان و آی اس آی و همچنین زندانهای تنظیمی ها را در بر داشت. شعار یا با جهاد یا دشمن جهاد، نوع اسلامی شده طرح های امریکایی و نظامیان پاکستان و هشدار برای سایر نیروهای غیر تنظیمی بود.

درین میان با وجود فاصله گیری جنبش چپ افغانستان با تنظیمی ها، این جنبش عملاً پیشتر از آنکه بتواند و یا سعی خود را درین زمینه متمرکز کند که نقش رهبری مردم را آنچنانکه تیوری های چپ بیان میکردند، از چنگ تنظیمی های که نقش لشکر ایالات متحده را در جنگ داشتند، بیرون بکشند خود بیشتر به



جنگندگان درین عرصه تبدیل شدند و بیشترین قربانی را از طرف هر دو نیروی متجاوز در صفوف خود متقبل گردیدند.

شخصیت های با نفوذ بیروکراسی، متنفذین محلی، سلطنت طلبان و کسانی که در جستجوی نوعی از دموکراسی نوع غربی بودند نیز یا باید خاموش می ماندند و بیا با رژیم دست نشانده شوروی یکجا شده یا مهاجرت می کردند یا در تنظیم ها، نقش ثانوی و دیکوری را بدوش می گرفتند و یا اینکه باید کشته می شدند.

بدینصورت بود که در جامعه سیاسی افغانستان به علت کشتاری که رژیم طرفدار شوروی براه انداخت و عملا زمینه را برای جهادیان تنظیمی باز کرد و به اضافه آن با طرح های مجریان دولت های دموکراسی غرب برای جهاد، عملا زمینه سربالا کردن یک اپوزیسیونی که صدای مردم در برابر تجاوز اتحاد شوروی و تجاوز امریکا و جنایات بی حد و حصر تنظیم ها باشد، بصورت ویران کننده یی از بین رفت. همین بود که تمام شعار های جامعه مدرن یا با پیشوند و یا پسوند اسلامی تغییر ماهیت یافت و یا اینکه معادل کفر و الحاد کنار گذاشته شد.

اینکه طالبان بعدا و اینک داعش در عرصه سیاسی و فکری بخشی از مردم افغانستان سوار شدند، نتیجه مستقیم و قانونمند جاده کوبی تنظیمی برای این امر بود.

تبدیل نشدن جهادیسیم تنظیمی به طالبیسیم و داعیشیسیم نمی توانست وجود داشته باشد. حتی آن دسته از جهادیسیم ها که امروز "دموکرات" شده اند و لباس غربی می پوشند و در "خلوت آن کار دیگر می کنند" با ابزار دولتی که در دست شان نهاده شده، از نقض قوانین گرفته تا تکفیر و سرکوب همان کاری را می کنند که داعشی ها متناسب با وضع شان در عراق، سوریه و اینک افغانستان انجام می دهند. اعمالی که در ماهیت خود فرقی ندارند فقط در شکل و شمایل دیگر صورت می گیرند.

عدم وجود یک اپوزیسیون منتقد و واقعا دموکرات در سطح جهان و افغانستان در عمل شرایط را طوری مساعد ساخته است که موج عظیمی از جوانان راهی سوریه و عراق شوند و در افغانستان موج های گسترده از انسانها در صفوف طالبان و اینک داعش در خدمت استراتژی های منطقوی و جهانی دشمنان بشریت قرار گرفته با افکار سیاه و ضد انسانی در کشتار هموطنان خود سهم بگیرند و آن را کلید بهشت بپندارند.

بی عدالتی که از طرف داعشی های لم داده بر سرمایه و ارکان قدرت دولتی اعمال می شود نمی تواند در جامعه که دیگر هیچگونه اپوزیسیون جذاب و کارای وجود ندارد، لشکر های از جوانان از طرف داعشی های صحرائی و طالبان انتحاری از میان مردم دزدیده نشوند و این صفوف این نیروهای ویرانگر را پر نکنند.

ندیدن جهادیسیم های داعشی طالبی در قدرت و پیشبرد جنگی را که با اشکال گوناگون علیه مردم براه انداخته اند، همان می شود که حتی قلمبدستان و کتابخوانان در چنین شرایط یا با انگیزه های قومگرایانه بدوی و یا بر اثر ساده لوحی سیاسی، یک طرف قهار این جنگ را ببینند و به "صلحی" دل ببندند که بین دو نیروی ماهیتا همسان اما از نظر منافع روزمره متخاصم در جریان است و سوگمندان این صلح را ممکن و حلال مشکلات سیاسی و اجتماعی افغانستان نیز ارزیابی کنند و مردم را در همان راه گمراه شان سرگردان سازند.

## کدام صلح؟

صلح بین داعشی ها و طالبان مسلط بر دولت با داعشی ها و طالبان خارج از دولت؟

یا صلح همه اینان در یک جانب در مقابل مردمی که قربانی این هر دو جناح اند؟

در شرایط کنونی در افغانستان مفهوم عام صلح نیز مستلزم معنی خاص خود است و همانند آن مفهوم داعش. همانطوریکه رسیدن طالبان بقدرت در فاصله سال های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ نتوانست ماهیت آنها را با شرایط قبل و بعد از قدرت آن بدل کند، جهادیسیم تنظیمی نیز بصورت نظام مند ضد نظام و ضد حکومت قانون و تمام پیشرفت های مدنیست.

نظام و قانون مدنی، مرگ جهادیسیم در تمام صورت های آن است. مجریان این جهادیسیم فقط به آن نظامی

معتقد هستند که پایه در نظام مدنی ندارد و با آن ساخته نمی تواند. ازینجهت اگر ما داعشیسم را مختص به شکل صحرایی و طالبیسم انتحاری کنیم نمی توانیم نه جهادیسیم تنظیمی و طالبیسم را بشناسیم و نه صورت جدید تر آن داعشیسم معاصر مورد بحث را. نظام ضد قانون مدنی و نظام ضد نظام چه در شکل صحرایی آن و چه در شکل "دولتی" آن در ماهیت با هم فرق ندارند.

صلح هم در چنین یک وضعی باید تعریف خاص گردد. آیا صلح بین چند دسته جهادیسیم برای ادامه جهادیسیم ضد بشری با توان بیشتر مطرح است؟

یا صلحی که مردم را از شر جنگی که علیه آنها از طرف جنگ طلبان گوناگون براه افتاده است، برهاند؟ فقط فاشیست های قومی و استراتژیست های دولت های درگیر در جنگ برای منظور های که در جنگ های استخباراتی مشابه قوانین بازی بیلیارد دارند، می توانند بین این جهادیسیم ها در گذشته و امروز دیوار چین قایل گردند.

شاید در شیوه های کشتن و تاراج اینها، اینجا و آنجا تغییراتی بین این گروه ها وجود داشته باشد اما این نمی تواند بهیچوجه در ماهیت آنها فرقی بوجود بیاورد.

کشتار کوبانی و ایزدی های چه تفاوتی با حوادث افشار و غیره، دارد؟

در چاه انداختن زندگان، کشتن و آتش زدن در کانتینر ها، میخ زدن در سر مردم، پوست کندن از اسیران زنده، راکت پرانی کور و فتوا دادن برای نابودی یک شهر(کابل) و پیش رفتن تا نابودی عملی آن شهر و کشتار نزدیک به صد هزار نفر در کابل، تروریسم افسار گسیخته در پشاور و مشهد و غیره چه تفاوتی در ماهیت با داعشیسم امروزه دارند؟

فقط یک نگاه مختصر می تواند همانطور که در شکل اعمال آنها کاملا همانندی های را پیدا کرد، در ماهیت اندیشه های اینان که همان بازگشت به گذشته و شریعت بجای قانون است همانندی ها و انطباق کاملا مشهودی را نیز بچشم دید.

با این واقعیت می رسیم به اینکه برعکس داستان های دراماتیک رسانه های غربی و محافل سیاست گزار غرب، بین جهادیسیم ساخته شده بر پایه استراتژی "کمر بند سبز" و طالبیسم و اینک داعشیسم و انواع و اقسام دیگر این چنین سازمانها، هیچگونه تفاوتی ماهوی وجود نداشته بلکه زمان ها و زمین های مختلف در شکل و شمایل آن ویژگی های خود را می گذارد.

در شرایط کنونی حتی اگر کسی بخواهد کل مساله را زیر سوال بگذارد و بپرسد که آیا در جهان کنونی واقعا مبارزه یا جنگی علیه تروریسم وجود دارد؟ می توان این پرسش را جدی تلقی کرد. که همانگونه جای طرح آن نیست.

درین رابطه فقط همین اشاره بس است که هر چند تئوری توطئه در هر حال و احوالی بیانگر واقعیات جهان معاصر نیست، اما باید هوشیار بود و تلقیناتی ازین دست را نیز مد نظر داشت که همه حوادث و جریان های بیشمار را که پایه در سیاست های غرب و حاکمان جهان دارد، تصادف پنداشته و یا به عوامل صرفا منطقی پیوند می دهند. مسحور شدگان این تلقینات بهر گونه ریشه یابی حوادث که راه به مراکز توطئه و غارت می کشند، اتهام "تیوری توطئه" را زده و به تخطئه این ریشه یابی می پردازند. این تلقینات یا بدون شک افکار مشکوک اند و یا در بهترین صورت خود از اذهان کاملا ساده لوح تراوش پیدا می کنند. جستجو و ساختن یک دشمن لازمه وجود سازمان های غارتگری و استخباراتی امپریالیسم جهانیست. اینکه در اینجا یا آنجا این نیرو یا آن نیروی "تروریست" از کنترل خارج می گردد، باز هم نمی تواند کل قضیه را تغییر دهد.

اما سرباز گیری و رجوع انسان های بی خبر از پشت قضایا و یا انسان های زیر فشار زندگی و اجبار های دیگر حکایتی دیگر است که هر چند به این واقعیت های خشن مرتبط اند اما عوامل و ظرفیت های دیگری را نشانی می کنند که باید آنها را هم بصورت انتزاعی و هم مرتبط با قضایای مربوط آن در نظر گرفت. امروزه جامعه جوان افغانستان در برابر یک ورشکستگی بی پایان، بی عدالتی مافیایی جهادی و غیره، عدم امنیت اقتصادی و اجتماعی و همیشه در مرز وحشت و نازمی بسر می برد.

در کشوری که واردات آن در مرز بالاتر از ۹۵ درصد است می توان فهمید که بازار کار هر روز بطرز فزاینده بی محدود می گردد.

سیل های سرگردان بیکاران و نیمه بیکاران و حتی آن کاردارانی که هیچگونه ضمانتی برای کار فرمایشان

وجود ندارد چاره بی جز این ندارند که یا بصورت فردی و یا بصورت بخشی در اقتصاد مافیایی مشغول شوند و یا اینکه به تفنگچی ها و قلمچی های لشکر جنایت سالاران تبدیل شده و یا در گروه های دزدی، آدمکشی و اختطاف که باز هم سر آن به همان جهادپرست ها و "لیبرال" های وابسته و پیوسته بدانها می انجامد، بپیوندند.

## تجزیه طبقه متوسط در افغانستان و عواقب فاجعه بار آن

دگرگونی فاجعه بار دیگر که عبارت از تجزیه طبقه متوسط بخصوص بعد از برقراری رژیم امریکو جهادی بعد از یازدهم سپتمبر در افغانستان است، نشان می دهد که این جامعه به چه صورتی وحشتناکی بسوی نابودی رانده شده است.

طبقه متوسط افغانستان از آغاز قرن بیست طلایه دار تمام تغییرات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بوده است. هیچ جنبش سیاسی و اجتماعی نبوده که نیروی اصلی آن ازین طبقه نبوده باشد.

طبقه متوسط در افغانستان موتور پیشرفت جامعه افغانستان و در عین حال تطورات درونی و قرار گرفتن آن در نظام اجتماعی، عامل کند شدن تغییرات گوناگون در جامعه افغانستان بوده است.

ازینجهت ایجاد شبهه طبقه متوسطی که بعد از تجاوز ایالات متحده امریکا بصورت کارکنان "جامعه مدنی" و جامعه رسانه یی، تیکه داران ضرورت های مورد نیازنیروهای متجاوز، لشکر مترجمان، واسطه ها، مخبران، خورده فروشندگان اسلحه، سوداگران بازار گسترده وارداتی و دیگر بخش های طفیلی در افغانستان شکل گرفت، ننتها جای طبقه متوسط تاریخی جامعه افغانستان را نگرفت بلکه با روابط مشکوک درین عرصه بخشی ازین شبهه طبقه متوسط نوحاسته در کنار غارتگران بصورت زایدی قرار گرفته و بخشی دیگر آن بر اثر خروج سربازان خارجی و محدود شدن روابط سوداگری به این علت، بخاک سیاه محرومیت نشست.

امروزه فساد مالی و روابط مشکوک داد و ستد مافیایی، "جامعه مدنی" و رسانه یی را بمنابیه بخش لاینفکی از آن جریان فساد مالی ساخته که تجاوز امریکا به جامعه ما درین حد گسترده عنایت کرده است. ازینرو این بالا رفتن ها و بزمین خوردن ها در تمام جامعه دچار بحران و در آستانه سقوط افغانستان، خود یک عاملی است که سبب می گردد سازمان های مخرب استخباراتی و آنچه که زیر نام تروریسم شناخته می شود، سرباز گیری های خود را در تمام زمینه ها ازین گروه های سرگردان عقده مند، زیر ستم و در شرایط سخت اقتصادی قرار گرفته، انجام دهند.

درین میان شبکه های استخباراتی و در عین حال شبکه های از قلمچی های که در فاشیسم بدوی قومی در افغانستان غرق اند، زمینه فکری را برای پذیرفتنی کردن شبکه های آنچنانی آماده می کنند.

امروزه صفوف طالبان، داعش، حزب تحریر، شبکه های گسترده مربوط جمهوری اسلامی ایران در افغانستان و غیره بر اثر همین فعل و انفعالات فربه شده اند و می شوند.

وقتی تمام منفذ های دادخواهی در کشور بسته باشد و یکنوع سرمایه داری بادآورده دزدی و سیاه (و در عین حال سیری نا پذیر) با پشتیبانی خارجیان و آرایشگری قلمچی های فاشیسم بدوی قومی بر اریکه قدرت نشسته باشد.

وقتی تمام نهاد های کمکی اجتماعی با تجاوز بازار آزاد آنها در شکل مافیایی و سیاه آن، رابطه شبکه دولت را که در قرن بیستم بصورت مسئول در برابر جامعه خود را شناسانده بود، به یکباره قطع می کند و در درون شهر ها جزایری از نوع بهشت در محاصره کانکریت و بتون بوجود می آید که ساکنانش برای مردم فقط گرد کاروان های موتر های زرهی خود را ارمغان می کنند.

وقتی در روستا ها روابط اقتصادی همچون کشت مواد مخدر و روابط چور و چپاول قوماندان سالاری بیداد می کند و تشکیلات دولتی در انحصار یا در خدمت قدرتمندان تازه برخاسته از بستر جنگ قرار دارد و روحانیت جنگی - اقتصادی اینک برای پوشش قدرت خود سلاح مستقیم تکفیر و اجرای حکم را دارد، مسلما در مقابل زمینه جذب سرباز گیری نیروهای مانند داعش شدت می گیرد.

از طرف دیگر جاذبه ایجاد چنان قدرت برهنه و بی مانع از نظر روانی در بین شکست خوردگان در رقابت ها و یا تشنگان قدرت و یا محرومین می تواند، گرایش پیوستن شان را سرعت ببخشد و دایره شیطنانی

خشونت را وسیعتر بسازد.

## ساختار ائتلافی قدرت های شورشی

نکته که از دید بسیاری از کارآگاهان امور افغانستان پنهان مانده ترکیب ائتلافی دستجات جنگی است. دستجاتی که بصورت گروهی یا برای حفظ خود در برابر قدرت بزرگتر از خودشان یا با همان گروه بزرگتر ایتلاف می کنند و یا با گروه دیگر. این گروه ها گاهی مستقیماً غیر جهادی هستند اما بسیار به آسانی در کنار جهادگران به منافع خود نیز رسیدگی می کنند.

از همین جهت است که هر گروه جهادی را چه در سال های دهه هشتاد میلادی و چه تاکنون نمی توان گروه های یکدست شناخت. گروه های جهادی با سلاح تکفیر و قرار گرفته در سایه استراتژی های تجاوزگرانه بسادگی می توانند با دستجات مافیایی و آدمکش غیر جهادی همکاسه و همسود شوند. این دستجات در گسستن و پیوستن دایم با هم اند. اینان حتی در بین جبهات متخاصم در گردش اند. آنچه که در دهه هشتاد بنام "تسلیمی" ها شهرت یافته بودند، دستجاتی بودند که در بین لشکر دولت مورد حمایت شوروی و لشکر تنظیمی ها در حال "پرواز توشینو" بودند.

همانگونه نیز این دسته بندی ها از قاچاقبران، دزدان و قاتلان حرفوی، قوماندان های جهادی سابق، باند های اختطاف گر مربوط قدرتمندان، طالبان و داعشیان در زد و بند دایم با هم اند.

حافظه مسن ترین و جوانترین شرکت کنندگان در این جلسه هم یاری خواهد کرد که بیاد بیاورند، چگونه دولت تاجیکستان از اینکه از قلمرو اتحاد شمال به خاک تاجیکستان سیل قاچاق مواد مخدر جریان داشت، بار ها به مراجع مختلف شکایت می برد و این شکایات در رسانه های آن زمان انتشار می یافت.

روشن بود که مقدار مواد مخدر تهیه شده در قلمرو اتحاد شمال نمی توانست با میزان بالای قاچاقی که از مسیر تاجیکستان بسوی روسیه، اروپا و در مجموع به غرب می رفت یکسان باشد. شاهدان محلی رسانه ها و مراجع دولتی در منطقه بار ها اذعان کردند که چگونه طیارات مربوط طالبان از جنوب تا میدان هوایی قندوز مواد مخدر را می رساندند و چگونه این مواد مخدر از جبهات متخاصم طالبان و جبهات اتحاد شمال عبور می کرد و راهی تاجیکستان بسوی هدف یاد شده می گردید.

این نشان می دهد که همکاری دستجات همسود در هر دو طرف ظاهراً جبهات متخاصم وقتی در چنان موقعیتی می توانست وجود داشته باشد، در شرایط دیگر نیز خارج از امکان نیست.

باج گیری جهادی های قدرتمند لم داده در قدرت از متحدان متجاوز شان برای کسب سود بیشتر خود سبب شده که دستجاتی در افغانستان بوجود بیایند که معلوم نیستند مجاهد تنظیمی اند یا طالب و یا داعشی؟ اینها می توانند هیچکدام اینها نباشند و همه این ها باشند.

در چنین اوضاعی نتنها داعش بلکه گروه های نوظهور دیگری با این قصد و با این پشتیبانان می توانند، پا به عرصه جامعه بگذارند.

پاشیده شدن و تقسیم دستگاه دولت و انتقال قدرت و حاکمیت آن به نیروهای خارج از دولت، ویران شدن تمام نهاد های عدالت خواهی و نظم عامه و بوجود آمدن یک نوع سرمایرداری که مستقیماً بقای خود را در بحران می بیند و هیچگونه سازندگی نوع سرمایرداری نوع کلاسیک را ندارد، ویران شدن تمام نهاد های فکری مانند وطن دوستی، علاقمندی به استقلال و آبادی، گرایش برای مسخره کردن مفهوم بنام منافع ملی، وابستگی و افتخار به وابستگی به دولت های کشور های همسایه و غیره، سقوط معنویت های سنتی و مدنی، برقراری اخلاقیات از نوع بیشرمی و بی تفاوتی در مقابل رسوایی ها، سقوط و بی اثری کامل افکار عامه در سیاست، قومگرایی بدوی قلمچی های به اصطلاح روشنفکر، پیوند یافتن مستقیم روحانیت غیر تنظیمی و سنتی با مافیایزم و گسترش مافیا های با ابعاد بین المللی، منطقوی و داخلی و بسا موارد دیگر پای انداز فکری و معنوی را برای تشکیل گروه های از نوع داعش یر پایه پیشینیه طالبی و جهادی مساعد می سازد.

مضاف بر این استفاده سوء از تضاد ها و ابهامات قومی و ارتقای این تضاد های حل پذیر به تضاد های آشتی ناپذیر در عین حال که تضاد های کشور های منطقه را وارد بحران افغانستان می کند، دایره شیطانی از خشونت و کشمکش را در بین مردم دامن می زند که دستجاتی مانند داعش همانند عراق از آن می

توانند، بیشترین استفاده را برده و با گسترش دادن لشکر خود مردم را علیه مردم به کارزار بکشند. اجازه دادن و پشتیبانی وسیع مالی دولتی از شبکه خطرناک بنام خاتم النبیین زیر نام تحصیلات دینی از طرف رژیم کرزی و تحت نظارت امریکایی ها مستقیماً برای تربیت طالبیسم و داعشیسم نوع ایران، آغازی برای سلسله بحران سازی در افغانستان بود.

روشن بود که ضمن تقویت این نهاد که رژیم ایران در آن بطور گسترده فعال است همچنین بهانه یی برای ساخت نیروی مخالف این نهاد هم در نظر گرفته شده بود.

دولت افغانستان بمثابه مجری گوش بفرمان برای کشت عوامل بحران، در مقابل برای عربستان سعودی تعهد کرد که در تپه مرنجان کابل ساخت یک یونیورسیتی، لیلیه، استدیوم و مرکز ورزشی را با سرمایه گذاری بیش از صد میلیون دالر از طرف عربستان سعودی بپذیرد.

در شهر کابل و در مجموع در کشور افغانستان که ترکیب قومی و مذهبی بفرنجی دارد، اجازه دادن به دو مرکز بحران آنها با وابستگی مستقیم به دو کشور متخاصم منطقه در شرایطی که امریکایی ها در صحنه نظامی و سیاسی افغانستان حضور مسلط داشتند و دارند، چه تعبیری دیگری جز ساختن کابل بعنوان کانون بحران خطرناکتر از گذشته می تواند داشته باشد.

همانگونه جدالی که بنام کوچی ها و مردم هزاره بهسود براه می افتد از هر دو طرف قربانی گرفته است. فاشیست های قومی هر دو طرف می خواهند افراد در گیر در منازعه را بمثابه گوشت دم توپ قربانی طرح های مشکوک، وابسته و جنایتکارانه خود بسازند.

این مشکل که سال ها از طرف هر دو طرف این منازعه بشکل سنتی حل می شد، اکنون دستاویزی برای برای فاشیست های قومی هزاره تبار و فاشیست های قومی پشتون تبار شده، درین میان ایران در صدد آن است که پروژه حزب الله سازی خود را با توجه به این بحران به پیش ببرد و پاکستان و عربستان جنگ نیابتی خود را درین منطقه صف آرایی کند.

مشکل کوچی ها و مردم محل می تواند همچنین وسیله یی برای نفوذ داعش در منطقه باشد. چنانکه هر دو شاخه حزب وحدت و طالبان تا کنون از فروزان کردن این تنور جنگ با قربانی کردن انسان های بی گناه در هر دو سوی منازعه، سود برده و می برند.

مشکل مردم منطقه و کوچی ها در صورتیکه اراده بحل آن وجود داشته باشد، می تواند با تفاهم با هر دو طرف منازعه بشکل دوستانه حل گردد. کشوری که اراضی فراوان دست نخورده دارد به آسانی می تواند، با وساطت متخصصان بیطرف ضمن گسترش و توسعه اقتصادی درین منطقه، این کانون بحران را از بین برده و از نیروی انسانی هر دو طرف منازعه برای رشد منطقه و در مجموع افغانستان سود برده، بین مردمی که سالها داد و ستد و نوعی تجارت در جریان بود، تفاهم جدیدی بر پایه عدالت و رضایت دو طرف را زمینه شود.

در شرایطی که رژیم های فاسدی مانند رژیم کرزی و رژیم کنونی در سرسپردگی به دشمنان افغانستان گوی سبقت را از همه وطنفروشان جهان ربوده اند، و رسوایی پول خوری از سوی ایران و غیره از طرف ارگ کوچکترین ذره یی از عرق شرم را بر پیشانی شان نمی رویاند، کشور های منطقه با توجه بر پتانسیل های بحران اجتماعی در افغانستان می توانند هر زمان آغاز گر یک بحران دامنه دار دیگر باشند.

کسانی که درین اواخر مصادف با عاشورا در کابل بوده باشند، می توانند تصور کنند که چگونه مراسم عاشورا به صورت رژه شبه نظامی قدرت بلامنازع ایران در کابل عرض وجود می کند.

با وجودیکه بعضی قلمبدهستان شیعه و بخصوص هزاره با محکوم کردن این یاغی گری و نمایش قدرت مخالفت خود را ابراز کرده اند و این امر بسیار مثبتی هست، با توجه به عکس العمل خاموش شماری زیادی در مقابل، می توان تصور کرد که این نمایش ها به یک سوژه برای دستجات مجاهد، طالب و داعش و غیره تبدیل شود و دایره شیطانی دیگری را در کشور وسعت بخشد.

مراسم سالگرد کشته شدن احمد شاه مسعود زیر نام تاجیک تباران و در این اواخر اجتماع قومگرایانه یک عده پشتون تبار ها و نمایشات عاشورایی، زمینه وسیعی برای لشکر گیری شبکه های استخباراتی ایران، پاکستان، عربستان و روسیه و بشکل ورود و یا تقویت و تبارز گروه های از نوع داعش خواهد بود در شرایطی که وجود داعشی های تنظیمی در مدارج قدرت و سیاست های خاتمان برانداز امریکایی از پیش فضا را گرد آلود کرده است.

همانطوریکه گفته شد، در اقیانوسی از بحران و بی نظمی اجتماعی که تمام جامعه را در آستانه یک سقوط

کامل قرار داده و بنام دموکراسی، آزادی بیان و انتخابات و غیره شیادی ها صرف جنگ جناح بندی های قدرت بر سر بدست آوردن امتیاز بیشتر عرضه می گردد و درامه رسوای از فضای فریبنده شبه آزادی بیان و نمای شبه دموکراسی در برابر جامعه در حال نمایش است، روشن است مردمی که ازین وضع بجان آمده اند و وضع کنونی را به اشتباه نتیجه دموکراسی تشخیص می دهند، از آنجا که اپوزیسیون مردمی و ترقیخواهی که بتواند این اشتباه را در ذهن مردم تغییر دهد و همپای آن جریان مدنی، سیاسی و سازمانی شامل تهییج و ترویج را برای بسیج و سازماندهی مردم در راه تغییر اوضاع سیاسی براه اندازد یا وجود ندارد و یا در حد نطفه غیر قابل مشهود است، نباید انتظار نداشت که داعشیسیم و طالبیسیم و شبکه های مانند حزب تحریر و غیره نهاد های مشکوک و معلوم الحال خطرناک ضد بشری پربار و نیرومند نگردند.

## میکانیسم واحد از دو نیروی غیر واحد

ساخت قدرت کنونی که دستگاه دولت نیز بخشی از آن را می سازد و قدرت شورشی مانند طالبان و داعش و غیره گروه بندی های بی نام و بنام در مجموع یک ساخت فرا قانون، فرامدنی، ضد سازندگی، ضد عدالت، ضد ثبات اجتماعی و ضد استقلال، دموکراسی و عدالت اجتماعی را می سازد. این دو قدرت ظاهراً متخاصم (که در تخصصشان در بسا موارد هیچ شکی وجود ندارد) در موارد بالا کاملاً همدستان، همسو، همفکر و هم کردارند.

ازینرو این دستگاه مجموعی یا میکانیسمی که از قدرتمندان جهادی و غیر جهادی طرفدار متجاوزان و شبکه های شورشی و تروریستی وابسته به بدولت های منطقه و متجاوزان و یا از کنترل خارج شده تشکیل شده، که در جریان جنگ بهم پیوند یافته و از دو بخش متناقض و متنازع تشکیل گردیده، پایه و اساس تمام بحران و نا امنی در افغانستان بوده و اگر هر کدام از دیده فروگذار شود و سیاست های بر آن پایه ساخته و عملی گردد، ننتها به حل بحران کمک نمی کند بلکه بحران افغانستان را جاودانه کرده و یا اینکه بطور ساده جامعه افغانستان را به فروپاشی کامل می کشاند.

این دو نیروی متخاصم اکنون به میکانیسمی واحدی تبدیل شده اند که یکی بدون دیگری دوام آورده نمی توانند. هر دو نیرو همچون ماهی که برای زندگی به آب احتیاج دارند، اینان نیز به بحران، عدم ثبات، عدم استقرار نظام قانون و عدم برقراری سیستم مسئولیت و مهمتر از همه با تمام دشمنی باهم به وجود همدیگر، ضرورت دارند.

اگر این نکته نتواند در ذهن کسانی که برای آینده افغانستان می اندیشند جایگاه تعیین کنند پیدا کند، هر گونه اندیشه دیگری غیر ازین در عمل بجای می انجامد که آن میکانیسم مخرب را یا از تیررس دورمی اندازد و یا در خدمت آن میکانیسم در خواهد آمد.

علل اجتماعی رشد و گسترده شدن اینچنین سازمان ها مانند داعش و غیره یکی این است که سازمانهای ضد بشری خود را با ایجاد میکانیسمی و یا با پیوستن با میکانیسمی دیگری در جای قرار می دهند که از ضربه های احتمالی خود را برهائند.

اینکه از نظر استخباراتی و سیاسی با امکاناتی فراوانی این چنین دستجاتی بوجود می آیند، هیچ جای شکی ندارد. مهم اینست که عوامل اجتماعی در مجموع چقدر امکان برای جان گرفتن آنان و تبدیل شدن آن به یک قدرت را فراهم می آورد.

دستگاه استخباراتی پاکستان حتی از زمان سلطنت و بخصوص دوران جمهوری مرحوم داوود خان فعال بود و در صدد ایجاد اختلال.

شورش های پنجشیر، لغمان و تخار مستقیماً از طرف جنرال بابر و جنرال موسی و در مجموع دستگاه جهانی استخبارات پاکستان براه افتاد اما با شکست مفتضحانه روبرو شد. اگر تصور کنیم که تنها دستگاه استخبارات افغانستان در آن زمان قادر به درهم شکستن این توطئه ها شده بود اشتباه می کنیم. علت اصلی شکست این شورش ها نفرت مردم از شورشگران و اربابان پاکستانی شان بود. یعنی عوامل اجتماعی که نفرت مردم بخشی از آن را می ساخت به این دستجات اجازه رشد را نمی داد. اما همین گروه ها و همان دستگاه استخبارات پاکستان از ویرانگری که نظام دست نشانده در تمام ابعاد جامعه افغانستان انجام داد و عوامل اجتماعی را برای دشمنان خود مساعد کرد، سود برده بعد ها دو تنظیم نیرومند حزب اسلامی و

جمعیت اسلامی را بوجود آوردند.

پس آنچه برای تغییر اوضاع افغانستان لازم است این خواهد بود که وطنخواهان اسیر و سوسه بی بنیاد "صلح" بین دو قطب یک میکانیسم مخرب نگردند.

مردم به صلح احتاج دارند و تلاش برای این صلح باید در هر گام مبارزه سیاسی مطرح باشد. ولی نباید اجازه داد که با صلح بین دو نیروی جنگ طلب و ویرانگر، قدرت جنگ طلبی و ویرانگری آن ها را دو چندان و چند چندان بسازیم.

در چنین حالتی فقط قبر مردم و جامعه یی کنده خواهد شد که ازین میکانیسم جنگ، بحران و غارتگری بستوه آمده اند.

برای مبارزه بخاطر منافع مردم و برقراری صلح مردمی، لازم است که این میکانیسم کامل در هم بشکند و ساخت قدرت که در کنار تجاوزگران ایستاده و نظام شورشی طالبانی، داعشی و غیره بسان یک میکانیسم متمم و مکمل همدیگر در برابر مردم رسوا گردد تا مردم بتوانند برای برقراری یک صلح دوامدار، سازنده و مردمی خود را از این دایره شیطانی برهانند.